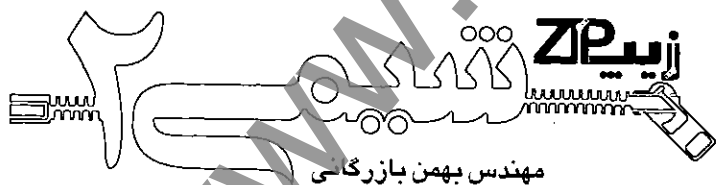
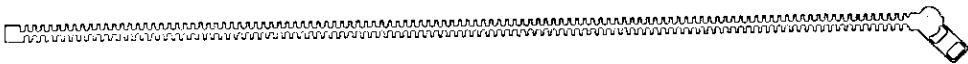




چکیده و جمع بندی شیمی سال دوم دبیرستان





عنوان و نام پدید آورنده: زیپ شیمی ۲: چکیده و جمع بندی شیمی سال دوم دبیرستان/ مؤلف بهمن بازرگانی
مشخصات نشر: تهران ، اندیشه فائق ۱۳۹۲
مشخصات فیزی: ۱۸۴ صفحه، مصور (رنگی)، نمودار
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۰۱-۸۳-۱
موضوع: شیمی- راهنمای آموزشی (متوسطه)
موضوع: شیمی- مسائل، تمرین ها و غیره (متوسطه)
رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ ز ۲ ب / ۴۲ QD
رده بندی دیویی: ۵۴۰/۷۶
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۸۳۵۴۸



نام کتاب: زیپ شیمی ۲
مؤلف: بهمن بازرگانی
ناشر: انتشارات اندیشه فائق
مدیر مسئول: ایاد فیلی
مدیر تولید: آراس میرشکاری
چاپ: طیف نگار
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۷۲۰۰ تومان
آدرس: بلوار میرداماد - خیابان نساء - کوچه پیرزاده - پلاک ۲۴
تلفکس: ۲۲۹۰۷۲۱۱



سکانس اول: دانش آموز دقیقه‌ی ۹۰!

زمان: ۲۰ اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۴

برای خیلی از آدم‌ها بهار، قشنگ‌ترین فصل سال محسوب می‌شه. حق هم دارن. تو این فصل شکوفه‌ها باز می‌شن، پرندوها سرمستانه می‌خونن، طبیعت لباس سبز به تنش می‌کنه و ولی بهری ما معلم‌های کنکور از این فصل چیه؟ هیچی! در به اتاق مستطیل شکل به نام کلاس، درست مثل به غلادياتور (!) باید شلاق زنان، ارايه‌ی درس‌مون رو پیش ببریم، چرا که کنکور درست مثل به بمب ساعتی، شمارش معکوس خودش رو شروع کرده و همه نگران این هستیم که آیا درس‌مون به موقع تموم می‌شه یا نه. اون روز، ساعت ۶ بعد از ظهر، توی اطاق استراحت دبیران تو آموزشگاه فلان (!) نشسته بودم. يادمه کلاس سنگینی داشتم، خیلی خسته بودم. احساس به یو کسور رو داشتم که با چشم‌های کبود گوشه‌ی رینگ بگز کرده و مربی داره عرقش رو خشک می‌کنه تا برای راند بعدی و ادامه‌ی کتک خوردن آماده بشه! در همین اثنا بود که صدایی به گوش رسید.

تق تق تق ...

سرم رو بلند کردم و به خورده روی صندلیم جابه‌جا شدم. سعی کردم چهره‌ی آدم‌های سر حال و بشاش رو به خودم بگیرم.^۱

- بفرمایین.

- قی... زور زور!! (این مثلاً صدای دراست که در حال باز شدنه!)

- (چهره‌ی معذب دانش‌آموز) آخ بخشین، مثل این که دارین جای می‌خورین.

- اشکالی نداره، بگو چیکار داری.

- آقا به سؤال بیرسم راستشو می‌گین؟

- معلومه که نه!! بیرس عزیز من!

- آقا راستش رو بخواین من تا حالا درس‌ها رو خوب با کلاس پیش نرفتم. الان هم احساس می‌کنم خیلی عقب افتادم. تو این فرصت باقی مونده چه جواری می‌تونم خودمو برسونم؟

- ای بابا! ۶ ماه درس‌ها رو پیچوندی حالا تو دقیقه‌ی ۹۰ بمدی یادت داروی شفا بخش تجویز کنم؟!

- خودم می‌دونم کم کاری کردم، ولی حالا چیکار می‌شه کرد؟

- هیچی! مجبوری تمام کتاب‌های منو که سر کلاس کار کردیم از اول بخونی.

- (چهره‌ی در هم رفته‌ی دانش‌آموز) آقا این که نمی‌شه، هر کدام از کتاب‌ها تون کلی مطلب داره. تو این وقت باقی مونده چه جواری اون‌ها رو بخونم؟

- این دیگه مشکل خودته! يادت هست ۵-۶ ماه پیش، همون جلسه‌ی اول کلاس گفتم که برای یادگیری علم، راه شاهانه‌ای وجود نداره! یعنی حتی اگه شاهزاده هم باشی باید تبدیلی رو بذاری کنار، زحمت بکشی، عرق بریزی (عرق جبین‌ها، نه عرق نوناغ!) مطالب رو مفصل و عمقی و تدریجی بخونی تا یواش یواش به چیزی بشی.

- شما درست می‌گین، ولی می‌خواستم ببینم به جزوه‌ی خلاصه یا جزوه‌ی نکته و تستی یا به جزئی تو این مایه‌ها ندارین که من بتونم خودمو برسونم؟

- خیر!

- کتاب خاصی هم نمی‌شناسین که مطالب رو به صورت خلاصه و جمع و جور آورده باشه؟

- چرا نمی‌شناسم! کتاب خلاصه‌ی درس تا دلت بخواد تو بازار هست، ولی نمی‌تونم اون‌ها رو توصیه کنم. آخه اولاً این جور کتاب‌ها معمولاً اون قدر خلاصه نوشته شدن که مطالب لازم رو حتی در حد معقول (نمی‌گم در حد کامل) پوشش نمی‌دن، ثانیاً نحوه‌ی نگارش این جور کتاب‌ها، اغلب حالت شخصی و رمز گونه داره و تا خواننده بخواد منظور عبارت‌ها رو بفهمه، کلی از وقت خودش رو از دست می‌ده. اصولاً نت بهاری و خلاصه نویسی به تکنیک‌های شخصی و قراردادی داره و به شرطی می‌تونه مفید باشه که توسط خود دانش‌آموز نوشته شده باشه.

دانش‌آموز آهی کشید در حالی که ناامیدی تو قیافه‌اش موج می‌زد گفت:

- آقا، ممنون. جایی تون هم سرد شد.

- اشکالی نداره، من Ice tea دوست دارم!

پیش خودم گفتم: «بنده‌ی خدا گناه داشتم! چهره‌اش نشون می‌داد که واقعاً تصمیم داره تو وقت باقی مونده به حرکتی بکنه! ولی چه فایده، من که هیچ کمکی نتونستم بکنم.»

۱. اونا بای که تو کار تدریس هستن می‌دونن که هیچ چیز بدتر از این نیست که شاگرد‌ها متوجه خستگی معلم بشن. این جواری آثار خستگی به صورت تصاعدی (!) روی دانش‌آموز‌ها اثر می‌ذاره و بدبینی معلم دوچندان می‌شه. چون هم باید به خستگی خودش غلبه کنه و هم باید به کاری که دانش‌آموز‌ها سر حال بشن!

۲. البته این گفته‌ی من، لزوماً در مورد همه‌ی کتاب‌های موجود در بازار صادق نیست! چون ممکنه کتاب‌های چکیده و خلاصه‌ی خوبی هم تو بازار موجود باشن که از چشمان نه چندان تیزبین (!) من دور مونده باشن.



سکانس دوم: فارغ التحصیل کهنه کار!

زمان: ۳ آذرماه سال ۱۳۸۶

ساعت چهار و نیم بعدازظهر، در آموزشگاه بهمان^۱ (۱) بودم و داشتم آماده می شدم برم سر کلاس که یهو:

- تق تق تق ...

بفرمایین

- قی- - ژژژژژ! (اگه گفتین این صدای چیه؟ آفرین! صدای در اطاق استراحت معلم هاست که در حال باز شدن است!)

- آقا، خسته نباشین.

- ممنون، بفرمایید.

- ببخشید، من یکی از شاگردهای کلاستون هستم ...

چهره اش نشون می داد که یه چند سالی از بقیه بچه ها بزرگ تره. یه خورده نزدیک تر شد و ادامه داد:

- راستش من ۹ سال پیش دیلم گرفتم. الان هم فارغ التحصیل رشته ی پرستاری هستم.

- خوب، چه کمکی از دستم برمیاد؟

- چند ماهی می شه که تصمیم گرفتم پزشکی بخونم، واسه همین کلاس شما و چند تا از اساتید دیگه رو ثبت نام کردم.

- چه خوب، حالا مشکل تون چیه؟

- راستش من درس خوندن رو خیلی دوست دارم. حتماً هم می خوام به هدفم، یعنی پزشکی برسم. ولی از شنبه تا چهارشنبه از صبح زود تا ساعت ۳ بعدازظهر، تو بیمارستان مشغول کارم، متأهل هم هستم و یه بچه هم دارم! طبیعتاً وقت زیادی برای درس خوندن ندارم. خواستم ببینم علاوه بر این کتاب هایی که خودتون نوشتین، یه کتاب خلاصه و جمع بندی معرفی نمی کنین؟

- مگه همین کتاب هایی که خودم نوشتم چه شه؟

- اساتیدی ادب نباشه! ولی راستش به خاطر وضعیت ام نمی رسم کتاب های مفصل شما رو بخونم.

- چاره ای ندارید! اگه واقعاً می خواین رشته ی پزشکی قبول بشین باید وقت بنارین و همون کتاب ها رو بخونین.

- ولی آخه شما هیچ کتابی ندارین که مناسب شخصی در شرایط من باشه؟ اصلاً چرا یه کتابی تو مایه های خلاصه و جمع بندی تألیف نمی کنین؟

- نه خانم! من اصلاً اعتقادی به کتاب های خلاصه و جمع بندی ندارم. علوم پایه مثال شیمی رو نمی شه سر هم بندی کرد. تنها کاری که من می تونم براتون بکنم اینه که قسمت های نسبتاً مهم تر کتاب های خودم رو براتون مشخص کنم تا بیش تر روی اون ها وقت بنارین.

همون موقع یه نگاهی به ساعت انداختم و ادامه دادم:

- الان هم دیگه باید برم سر کلاس. بعد از کلاس بیاین براتون توضیح بدم چکار کنین.

سکانس سوم: نابغه!



زمان: ۱۲ خرداد ماه سال ۱۳۸۸

روز آخر کلاس بود. یه سالی می شد که باهاشون کار کرده بودم. کلاس خیلی خوبی بود. خیلی بهشون علاقت کرده بودم. می دونستم که خیلی دلم براشون تنگ می شه. آخرین توصیه ها که حال و هوای فلسفی داشت و بیش تر شبیه وصیت نامه (۱) بود رو بهشون گفتم و از کل بچه های کلاس خداحافظی کردم. تو دفتر آموزشگاه نشستم و با یکی از دبیرهای فیزیک خوش و بش کردم. چند لحظه بعد، چند ضربه ای به در خورد و در با صدای کش داری باز شد.

- قی- - ژژژژژژ! (همون طور که قبلاً اشاره کردم این صدا ناشی از باز شدن در اطاق استراحت دبیران است!)

من و ایضاً همکارم، سرمون رو به طرف در چرخوندیم تا ببینیم کیه.

- آقا، خسته نباشید.

- به به، تویی؟ بیا تو.

رو به همکارم کردم و گفتم:

۱. حتماً جواستون هست که سکانس اول تو آموزشگاه فلان (۱) بود. خوب، حالا نوبتی هم باشه نوبت آموزشگاه بهمان هست دیگه!
۲. البته منظور، این کتاب نیست! اون موقع هنوز این کتاب متولد نشده بود!

- ببینم، این سر کلاس تو هم میاد؟

- آره، یه اعجب‌بایه! دو سه سر و گردن از بقیه‌ی کلاس بالاتره!

- چه جالب، تو درس شیمی هم این جور یه.

مجدداً رو به دانش آموز کردم و پرسیدم:

- خُب، یگو ببینم چی شده؟

- آقا من خیلی ناامیدم! احساس می‌کنم قبول نمی‌شم!

- وای خدا! تو دیگه چرا؟! اگه یکی مثل تو که تو کلاس به متدلیف زمانه (!) معروفه، این جوری بگه، دیگه وای به حال بقیه !

- آخه احساس می‌کنم همه چی رو قاطی کردم!

- نگران نباش، تو به یه بیماری مبتلا شدی که بهش می‌گن آنفولانزای کنکوری! تو این نوع بیماری که در کشور عزیزمون ایران، در ماه خرداد شدیداً شیوع پیدا می‌کنه، بیمار احساس می‌کنه درس‌ها رو قاطی کرده. اما اخیراً تحقیقات پزشکان نشون داده که معمولاً این احساس بیمار، بی‌اساس بوده و در جلسه‌ی کنکور، مطالب مثل یک ارتش لجستیک و منظم، رژه‌کنان از ذهن بیمار (!) یا همون داوطلب رد می‌شن!

دانش آموز در حالی که یه جورایی داشت جلوی خنده‌اش رو می‌گرفت پرسید:

- مثلاً در مورد همین درس شیمی، با این که وضعیت خوبی تو درس شیمی دارم ولی احساس می‌کنم یه جمع‌بندی کلی نیاز دارم.

- خُب، مگه کسی جلوتو گرفته جمع‌بندی کن دیگه!

- آخه در طول سال، من خلاصه‌برداری نکردم، الان هم اگه بخوام کل کتاب‌های شما رو بخونم خیلی وقت می‌گیره. در مورد تست‌ها هم، چون تست‌های کتاب شما خیلی زیاده نمی‌تونم همش رو بزتم، این من به یه کتابی نیاز دارم که مطالب رو به صورت خلاصه‌وار برام دوره کنه و مهم‌ترین تست‌ها رو هم معرفی کنه.

طبق معمول، به خاطر گاردی که نسبت به کتاب‌های خلاصه و جمع‌بندی داشتم شروع به تشریح معایب و ایرادهای کتاب‌های خلاصه و جمع‌بندی کردم. یادم میاد چشم‌های اون دانش‌آموز حکی از این بود که استدلال‌های من قانعش نکرده، اما چون پسر مأخوذ به حیایی بود با حرکت دادن سر خود به سمت شمال و جنوب (یعنی بالا و پایین!) سعی می‌کرد نشون بده حرف‌های من رو پذیرفته. اما متأسفانه برخلاف درس شیمی، تو هنرپیشگی اصلاً موفق نبود!

سکانس چهارم: کنکوری آپند!

زمان: ۲۹ آبان ماه سال ۱۳۸۸

در یه آموزشگاهی که اسم نمی‌برم (!) در اطاق دبیران نشسته بودم و آمادگی رفتم سر کلاس بودم که چند ضربه‌ای به در خورد و ...

- قیه... زژژژ! (بابا یه نفر این درهای آموزشگاه‌ها رو روغن کاری کنه! صداشون خیلی رو اعصابه!)

بفرمایید.

- ببخشید، من خودم شاگرد شما هستم ولی یه سوآلی در مورد برادرم داشتم.

- خُب، به گوشم.

- برادرم سال دوم دبیرستانه. از نظر هوشی بدک نیست ولی اصلاً درس نمی‌خونه. در مورد شیمی هم، کتاب‌های شما رو براش خریدم ولی اصلاً اونا رو نمی‌خونه!

- چرا؟

- می‌گه تعداد صفحاتش خیلی زیاده. می‌گه من که نمی‌خوام شیمی دان بشم!

- خُب، حالا من چیکار کنم؟

- خواستم ببینم شما کتابی می‌شناسین که مطالب رو خلاصه و جمع و جور بیان کرده باشه؟ بلکه برادر من یه جورایی راغب بشه درس شیمی رو بخونه.

- خود من که کتابی به صورت خلاصه‌ی درس تألیف نکردم. تا اون جایی هم که در جریانم کتاب‌های خلاصه‌ای که تو بازار هست، اون قدر خلاصه و مختصر نوشته شدن که عملاً برای افرادی مثل برادر شما قابل فهم نیستند.

اباز هم سکانسی ناامید کننده برای من، در کمک به در خواست مردم!

سکانس پنجم: جعبه‌ی انگشتر!

زمان: ۱۸ فروردین سال ۱۳۸۹

اولین هفته بعد از تعطیلات نوروز بود. خیلی سر حال بودم. با قدرت و صلابت در حال تدریس بودم. با نوشتن هر مطلب روی تخته، رو به جمعیت می‌کردم و مطالب رو توضیح می‌دادم. در یکی از این نوسانات که بین تخته و جمعیت انجام می‌دادم چهره‌ی یکی از دانش‌آموزان مشکوک می‌زد! احساس کردم نگاهش به من است اما حواسش زیر میزا با تغییر موقعیت فیزیکی خردم و ایجاد زاویه‌ای مناسب (که جز خود بنده، فقط شرلوک هولمز قادر به انجام آن بود و بس!) شی زیر میز را رویت کردم. ایمادی در حد یک جعبه‌ی انگشتر داشت! تو دلم گفتم: آبی! باز فصل بهار شد و این جویون‌ها ... بگذریم! سعی کردم بی‌خیال شم ولی همین جوری که مشغول تدریس بودم به این فکر می‌کردم که اصلاً چه معنی داره؟! به جویون تو این سن و سال به فکر انگشتر باشه. اون هم سر کلاس! ما که پای درس و مشق مون نشستیم و نه خلاف‌مون کیهان بچه‌ها و دنیای ورزش بود شدیم! این ادیگه وای به حال این جویون‌ها! نه این جوری نمی‌شما تصمیم گرفتم با استفاده از نقشه‌ی TM3^(۱) مچش رو بگیرم. به تمرین جویون‌دار به بچه‌ها دادم و گفتم: حلش کنید. با قدم‌های آهسته و در حالی که جواب بچه‌ها رو چک می‌کردم سعی کردم به سوژه^(۲) نزدیک بشم. در آخرین مرحله با یک حرکت یوزپلنگوار^(۳) سه گام آخر رو سریع برداشتم تا عین جن بالای سر متهم ظاهر بشم ... ولی ... آبی بخشکی شانس! داشت تمرین کلاس رو حل می‌کرد. نقشام با شکست مواجه شد! تصمیم گرفتم گزینه‌ی مذاکره رو انتخاب کنم! رفتم بالای سر دانش‌آموز خاطلی و گفتم: «آقای محترم! لطفاً بعد از کلاس تشریف بیارین. منتر می‌خوام باهاتون صحبت کنم».

حدود هفت - هشت دقیقه از زنگ استراحت می‌گذشت. تو دفتر استراحت دبیران نشسته بودم که چند ضربه‌ای به در خورد و ...
- قیه ... زژژ! (نه خیر! مثل این که صدای در آموزشگاه‌ها درست شدنی نیست!)

- بفرمایید.

- آقا ببخشید. مثل این که با من کار داشتین

- بله عزیزم، بیا جلو.

چهره‌اش نشون می‌داد حسابی شوکه شده! اقدم‌هایی سست و با حالتی تردید گونه به من نزدیک شد. دستم رو به طرفش دراز کردم و گفتم:
- جعبه‌ی انگشتر.

از شدت تعجب، ابروهاش با سرعت ۲ متر بر ثانیه به طرف بالا پرتاب شدند!
- چی آقا؟ جعبه‌ی انگشتر؟

- خودتو به اون راه نزن ...

- آقا من اصلاً نمی‌فهمم شما چی می‌گین؟

- خودم دیدم سر کلاس داشتی اون جعبه‌ی قرمز رنگ رو نگاه می‌کردی.

لبخندی زد و نفس راحتی کشید. دست کرد توی کاپشنش و به کتاب جیبی قرمز رنگ رو در آورد.
- آقا اینو می‌گین؟

می‌گن آدم تو شلنگ شنا کنه ولی کنف نشه! اشتباه دیده بودم. طرف، جعبه‌ی انگشتر نبود. به کتاب کوچولو و در عین حال، خپلو بود! طول و عرض کتاب به قدری کوچک بود که با ضخامت اون برابری می‌کرد. واقعاً حق داشتم از اون فاصله، اون هم با چشم غیر مسلح^(۴) خیال کنم جعبه‌ی انگشتره.

- خُب، جریان این چیه؟

- هنوز درست نخوندمش. احساس می‌کنم به خلاصه‌ای از تمام نکته‌ها و فرمول‌های شیمی، توش هست. فکر کنم برای جمع‌بندی خوب باشه.

کتاب رو از اش گرفتم و شروع کردم به ورق زدن. برای این که بتونم به قضاوت کلی در مورد کتاب انجام بدم پیش‌خودم گفتم: بنابر ببینم مثلاً تو بخش ۴ شیمی (یعنی میحث پیوند کووالانسی) چی نوشته. چشم‌تون روز بد نبینه! کل این بخش که تو کشور سراسری دست کم ۳ تا تست ارزش میاد تو ۵ صفحه (اون هم نه ۵ صفحه‌ی معمولی، بلکه ۵ صفحه‌ی $1\text{cm} \times 1\text{cm}$) خلاصه شده بود. چیزایی هم که نوشته بود به سری کلیاتی بود که هیچ تردی از کسی دوا نمی‌کرد. بلافاصله پشت کتاب رو نگاه کردم تا ببینم چقدر برای این دانش‌آموز آب خورده! نوشته شده بود ۲۵۰۰ تومان!^(۵) پیش‌خودم گفتم بهتره تو ذوقش نزنم. ازش پرسیدم.

- ببینم، چه چیزی تو این کتاب برات جذاب بود؟

- راستش من که هنوز ندیدم چی توش نوشته، ولی چون اندازه‌ی کتاب خیلی کوچیک بود ازش خوشم اومد ... آقا، حالا نظر شما چیه؟ به درد می‌خوره؟

- حالا که دیگه خریدی! من چیزی نمی‌گم. فقط یکی از مباحثش رو با چیزایی که من سر کلاس گفتم مقایسه کن. دیگه قضاوت با خودت!

۱. T مخفف «تمرین بنده»، M مخفف «میان نیکت‌ها قدم بزنه» و 3 یعنی سه قدم آخر رو سریع بردار! ... واقعاً بابای جیمز باید هم در برابر من کم میاره!
۲. توجه داشته باشید که در اون مقطع تاریخی^(۱) دلار حدود ۱۰۰۰ تومان بود. یعنی آگه بخوایم با قیمت دلار که در لحظه‌ی نگارش این کتاب حدود ۴۰۰۰ تومان هست، مقایسه کنیم، قیمت اون کتاب حدود ۱۴۰۰۰ تومان می‌شه!



حسن بدی داشتیم. هر چی به بچه‌ها می‌گفتم که: «باباجون! اینقدر دنبال کتاب‌های خلاصه‌ی درس نباشین. خلاصه‌ی درس به شرطی خوبه که خودتون در طول سال اونا رو به مرور نوشته باشین». مثل این که فایده‌ای نداشت که نداشت!

سکانش ششم: بلندگو!

زمان: ۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۰

یه جایی یه لطیفه شنیده (و شاید هم خونده) بودم که یه نفر می‌ره خواستگاری. خانواده‌ی دختر از خواستگار می‌پرسن. شغل شما چیه؟ و اون در جواب می‌گه: «من داد می‌زنم!» گفتند یعنی چی داد می‌زنی؟ گفت، یعنی جلو در مغازه می‌ایستم و داد می‌زنم که ای ملت بیابن تو، فلان جنس رو بخرین.

اون روز تو کتاب فروشی‌های روبه‌روی دانشگاه تهران دنبال یه کتاب شعر برای یکی از دوستانم می‌گشتم که صدای خشن یه مردم تو بلندگو نظرم رو جلب کرد.

-بدو آقا بدو! پرسی خایم پرسی! درسی، کمک‌درسی، تست، تقویتی، دانشگاهی.....

مسیرم طوری بود که خواه ناخواه داشتیم به اون مردی که جلو در یه کتابفروشی فریاد (!) می‌کشید نزدیک می‌شدم. شگفتا که اشتباه می‌کردم. بلندگویی در کار نبود! ماشالا هزار ماشالا صدای اون مردم به قدری قوی و دالبی (!) بود که مختصر بلندگو و آمپلی فایر رو شرمند کرده بود! با دیدن چهره و هیئت اون مرد احساس ناامنی کردم! راستش قیافه‌اش به همه چیز می‌خورد جز کتابفروشی! جای انواع و اقسام زخم‌های کهنه روی صورتش دیده می‌شد. احتمالاً تازه از خلاف استعفاء داده بود! در همین حین و بین یه پسر ۱۷-۱۸ ساله‌ی ریز نقش و لاغر اندام رو دیدم که صاف می‌رفت به طرف اون مرد.

- (پسر ریز نقش با لحنی محتاطانه!) آقا، اقامت کتاب خلاصه و جمع‌بندی برای شیمی چی دارین؟

- (خنده‌های هولناک و وحشیانه‌ی مرد!) معلومه خفلی پرسی! بفران! یعنی کتاب رو نمی‌شناسی؟

اینو گفت و باز سستی شبیه یک شعبده‌باز حرفای در حد دیوید کاپرفیلد! رفت تو مغازه و چند لحظه بعد با یک کتابی تو مایه‌های همون کتابی که در سکانش قبلی راجع بهش صحبت کردیم ظاهر شد! کتاب رو دست اون دانش آموز معصوم (!) داد.

- آقا، آقا، یعنی اینو بخونم کنکور قبول می‌شم؟

- (تکرار خنده‌های وحشیانه و دلخراش همان مرد!) آره دانش! ۲۰ رو قبول نمی‌شم. ولی ۱۹/۷۵ رو شاخشه!

همون لحظه رفتم تو فکر و دیگه یادم نیست دقیقاً چی شد. به خودم گفتم: «دیگه کافیه! آره دیگه کافیه! حالا که بچه‌ها این قدر دنبال کتاب خلاصه و جمع‌بندی هستن چرا من تو این زمینه توانایی‌های خودم رو به چالش نکشم؟ باافاصله خودم رو به دفتر کارم رساندم و سعی کردم افکارم رو منظم کنم. روی یه برگه افکاری رو که باعث شده بود چندین و چند سال از نوشتن کتاب چکیده و خلاصه طفره برم رو نوشتم. بعضی از این افکار شامل موارد زیر بود.

۱- بزرگ‌ترین مشکل کتاب چکیده و خلاصه اینه که یه کار بازاری و غیر علمی به نظر بیاد.

۲- احساس می‌کردم با کتاب چکیده و خلاصه نمی‌شه یه کار علمی و فرهنگی انجام داد. (باور کنید این رو از صمیم قلب می‌گم و اصلاً قصد شعار دادن و بازگو کردن حرف‌های کلیشه‌ای رو ندارم).

۳- با اشرافی که روی سوال‌های کنکور داشتیم می‌دونستم که هیچ نکته‌ای در کتاب درسی، قابل حذف کردن نیست و اصلاً نمی‌شه یه چیزایی رو از متن کتاب درسی نگفت به هوای این که مهم نیست و تو کنکور سوال نمیداد.

درهمون لحظه چشمم به کتاب تست شیمی (۲) افتاد که چندین سال پیش تألیف کرده بودم و تا همین لحظه هم یکی از پرطرفدارترین کتاب‌های بازار محسوب می‌شه. خوب براندازش کردم. کتاب قلمور و گردن کلفتی بود! پیش خودم گفتم یعنی نمی‌شه این مطالب رو خلاصه‌تر بیان کرد بدون این که نکته‌ای از قلم بیفته؟ بدون هدف خاصی شروع به ورق زدن کتاب کردم. سعی کردم هر مطلبی در اون کتاب رو با چیزایی که در کتاب درسی نوشته شده بود مقایسه کنم. در خیلی از موارد، مطلبی رو که کتاب درسی در ۲ یا ۳ سطر گفته بود توی اون کتاب در ۲ یا ۴ صفحه موشکافی کرده بودم. به خودم گفتم: «خب، دمت گرم بهمون جون!» که این قدر مطالب رو برای بچه‌های مشتاق شیمی باز می‌کنی، ولی ولی مگه قراره همه شیمی‌دان بشن! شاید خیلی از بچه‌ها به رشته‌های دیگه علاقه دارن و شیمی رو درسی می‌دونن که صرفاً باید تستش رو تو کنکور بزنن و ویزای (!) ورود به دانشگاه رو دریافت کنن! شاید بشه یه کاری کرد که نه سیخ بسوزه و نه کباب. نه اون قدر خلاصه و جمع و جور باشه که یه مطالبی از قلم بیفته و نه اون قدر مفصل باشه که از حوزدی کاربردی کنکور خارج بشه! به خودم اومدم! چرا تا اون لحظه همه چیز رو سیاه و سفید می‌دیدم؟ قرار نیست کل پدیده‌های اطرافمون را به دو دسته‌ی خیر و شر تقسیم کنیم. یه کتاب می‌تونه کتاب چکیده و خلاصه باشه ولی با رعایت به سری اصول و ضوابط، تا حد معقولی (نه در حد ایده‌آل) کار علمی و فرهنگی خوبی هم به حساب بیاد. چنین کتابی باید چه ویژگی‌هایی داشته باشه؟ ۱۰ ویژگی به ذهنم رسید که سعی کردم اون‌ها رو به صورت ۱۰ فرمان بنویسم و سعی کنم در تألیف این کتاب به رعایت کامل این ۱۰ فرمان پایبند باشم.

ده فرمان:

- فرمان ۱: تمام نکته‌هایی که می‌توانند در تست‌های کنکور سراسری مطرح شوند باید در این کتاب موجود باشند.
- فرمان ۲: طرح درسی و نحوه‌ی بیان مطالب باید طوری باشد که حتی برای صفر کیلومترها و یا آن‌هایی که مدت‌ها از درس دور بوده‌اند قابل فهم باشد. (به قول ادبیاتی‌ها، نباید «بیجا مزخمل» شود).
- فرمان ۳: مطالب کتاب باید آن قدر خلاصه و جمع و جور باشد که برای یک دانش قوی حکم جمع‌بندی را داشته باشد. (باز هم به قول ادبیاتی‌ها، نباید «طنباب صمل» شود).
- فرمان ۴: تمرین‌های آموزشی در حدی گنجانده شود که مطالب برای خواننده‌ی کتاب، کاملاً جا بیفتد.
- فرمان ۵: از ذکر نکته‌های کهنه و خارج از محدوده پرهیز شود.
- فرمان ۶: مطالب، بیش از حد لازم شکفته نشوند تا کتاب، حجیم نشود.
- فرمان ۷: در مورد هر مبحث، اطلاعات آماری خوبی به خواننده‌ی کتاب داده شود. مبنی بر این که فلان مبحث تاکنون چند بار در تست‌های کنکور سراسری مطرح شده و با چه زاویه‌ای به آن نگریسته شده است.
- فرمان ۸: در هر مبحث، تست‌های کلیدی و پر تکرار کنکور سراسری سال‌های گذشته، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.
- فرمان ۹: در تست‌هایی که به صورت «کدام عبارت درست و یا نادرست است؟» مطرح می‌شوند عبارات‌های معروف و پر تکرار به خواننده معرفی شوند.
- فرمان ۱۰: تست‌های احتمالی کنکور سال‌های آینده رو نمایی شوند!

از شما خوانندگان عزیز تقاضا می‌کنم اگر در هر قسمتی از این کتاب، احساس کردین یکی از این ۱۰ فرمان زیر پا گذاشته شده، بلافاصله به ما اطلاع بدین تا به راه راست هدایت بشید! یاد تریلز نرهما، بی‌خوار می‌گم، حتماً این کار رو بکنید، کلی به جون تون دعا می‌کنیم.

و اما حکایت اسم این کتاب!

اسم این کتاب هم حکایتی داشت. تصمیم گرفتیم با به انتخاب از اسم مناسب رو انتخاب کنیم. کاندیدها عبارت بودند از:

کاندید اول: کتاب چکیده و جمع‌بندی

کاندید دوم: مینی شیمی

کاندید سوم: شیمی در دقیقه‌ی ۹۰

کاندید چهارم: کنسانتره‌ی شیمی

کاندید پنجم: زیپ شیمی

کاندید اول به دلیل این که اسم چندان خاص و جذابی نبود و در ضمن، قبلاً توسط ناشران دیگر استفاده شده بود بلافاصله رد صلاحیت شد! کاندید دوم، یعنی «مینی شیمی» ریتم خوبی داشت؛ ولی مشکلیش این بود که واژه‌ی «مینی» فقط پشت «شیمی» خوب می‌نشت و چون قرار بود اسم مشابهی برای سایر دروس مانند زبان، عربی و ... هم به کار بره به دلیل ناهمخوانی واژه‌ی «مینی» با سایر دروس، این کاندید هم به رحمت ایزدی پیوست! کاندید سوم یعنی «شیمی در دقیقه‌ی ۹۰» کاندید قدری بود! طرفدارهای خاصی (از جمله خود من!) داشت. راستش من این اسم را پسندیده بودم چون به جورایی هم ورزشی بود و هم اورژانسی بودن و جمع و جور بودن مطالب رو تداعی می‌کرد. اما این اسم، کم مخالف نداشت! به گفته‌ی مخالفین، واژه‌ی «دقیقه‌ی ۹۰» بیش‌تر در مورد افراد تنبل و بی‌نامه به کار می‌ره که همیشه در آخرین لحظات، کارهای خودشون رو انجام می‌دن. دیدم راست می‌گن و الا! از اون جایی که حرف حساب، جواب نذره این کاندید رو هم کنار گذاشتیم. کاندید چهارم «کنسانتره» بود. واژه‌ی کنسانتره که در بعضی از کارخانه‌های شیمیایی هم استفاده می‌شه به معنی «غلظت شده» هست. این اسم عیب خاصی نداشت ولی به لحاظ محبوبیت، در برابر کاندید پنجم کم آورد. کاندید پنجم که به عنوان کاندید اصلح انتخاب شد، «زیپ شیمی» بود. اونایی که با نرم‌افزارهای کامپیوتری و ارسال فایل‌های سنگین سرو کار دارن می‌دونن که واژه‌ی «زیپ (zip)» به معنی «فایل فشرده» است. شب ما هم فایل سنگینی مثل شیمی کنکور رو فشرده کردیم دیگه، پس اسم مناسبی به نظر می‌رسه. هم کوتاه هست، هم منظور رو می‌رسونه و هم تلفظ محکمی داره. پس مبارک باشه دیگه! اسمش شد «زیپ شیمی» ...

۱. در نوشتن این فرمان، بیش‌تر یاد «داوطلب کهنه کاره» در سکناس دوم و نیز «کنکوری آینده» در سکناس چهارم بودم.

۲. در نوشتن این فرمان، بیش‌تر یاد «نابغه» در سکناس سوم بودم.

۳. ممکن است بگویند که: خوب معلومه که نباید نکته‌های کهنه و خارج از محدوده گفته بشه. ولی متأسفانه در بسیاری از موارد دیده می‌شود که یک سری مطالب که مربوط به کتاب‌های درسی سال‌های گذشته است و اکنون از کتاب‌های درسی حذف شده‌اند هم‌چنان در بسیاری از کلاس‌های کنکور گفته می‌شوند و حتی در کنکورهای آزمایشی مؤسسات مختلف مطرح می‌شوند. برای نمونه در بخش «اسید و باز» در کتاب شیمی پیش‌دانشگاهی، آبکافت NaHSO_4 ، Na_2CO_3 و ... از کتاب‌های درسی حذف شده‌اند اما بسیاری از همکاران گرامی بنا به عادت، هم‌چنان این مطالب را تدریس می‌کنند و در امتحانات کلاسی نیز از دانش‌آموزان خود می‌خواهند. تا جایی که خود من هم در کتاب‌های تست معمولی‌ام مجبور شده‌ام این موارد را توضیح دهم!

تشکر و قدردانی

و حالا جا داره یادی از همکاری یکنیم که در واحدهای مختلف انتشارات اندیشه‌ی فائق برای آماده سازی این کتاب زحمت زیادی کشیدن. استاد گرامی جناب آقای ادی یوحنا بررسی کارشناسی این مجموعه رو به عهده داشتن. آقای آراس میرشکاری به عنوان مدیر تولید، زحمات زیادی متحمل شدن. خانم‌ها مرجان جلال و فاطمه اردبیلی در تایپ و صفحه‌آرایی این کتاب دقت، حوصله و سلیقه‌ی زیادی به خرج دادن. خانم میترا همت‌پور زحمات زیادی در طراحی جلد کتاب کشیدن که جا داره از این عزیزان تشکر کنم و بالاخره تعدادی از دانش آموزان و دانشجویان علاقه مند و زحمت کش که در بازخوانی و بررسی کتاب قبل از چاپ با ما همکاری داشتن تشکر می‌کنم و برای خانم‌ها (به ترتیب حروف الفبا): مانند اژدیری، مرضیه حاجیان، مهسا صنعی، الهام مردانه و زهره محتشمی آرزوی موفقیت دارم. پیشاپیش از کلیه‌ی خواننده‌های این کتاب که با ارائه‌ی انتقادات و پیشنهادات ما رو یاری می‌کنن قدردانی می‌کنم.

به امید موفقیت شما

بهمن‌بازرگانی

آه می‌فوااین نظر برین، آه می‌فوااین با ارسال گل و شیرینی (ترتیباً شیرینی تر و قلمه‌ای باشه لطفاً!) از ما تشکر کنین و حتی آه می‌فوااین از ما انتقاد کنین همه‌ی این‌ها لطف و مهربونی شمارو می‌رسونه

شاعر در این باره می‌فرماید:

ارسال کن پدای ما یک خمره مهریانی / از هر راهی که می‌دانی، پیا این هم نشانی‌ها

از طریق ارسال برگه نظر سنجی انتهای کتاب

از طریق نامه: تهران، بلوار میرداماد، خیابان نساء، کوچه پیرزاده، پلاک ۲۴، طبقه‌ی اول.

از طریق E-mail: bahman.bazargani@yahoo.com

از طریق SMS: ۰۰۰۶۳۷۲۹۰۷۲۱۱

در ضمن یارتون نره بکین در مورد چه کتابی (زیپ شیمی ۲، یا زیپ شیمی ۳ یا ...) نظر می‌دین. ممنون.

۱۱	بخش ۱: ساختار اتم
۱۲	۱- عدد اتمی ، عدد جرمی ، جرم اتمی و ایزوتوپها
۱۸	۲- تاریخچه‌ی دانشمندان
۳۷	۳- عددهای کوانتومی و رسم آرایش الکترونی
۴۷	آزمون کلی بخش ۱

۵۱	بخش ۲: خواص تناوبی عناصرها
۵۲	۱- جدول تناوبی مندلیف و جدول تناوبی امروزی
۵۵	۲- تعیین موقعیت عناصرها در جدول تناوبی و آرایش الکترونی یون ها
۶۲	۳- شعاع اتمی، شعاع یونی، انرژی یونش و الکترونگاتیوی
۷۵	۴- بررسی گروه‌های جدول تناوبی
۸۵	آزمون کلی بخش ۲

۸۹	بخش ۳: ترکیب‌های یونی
۹۰	۱- طرز تشخیص ترکیب‌های یونی و چگونگی تشکیل آن‌ها
۹۲	۲- نام‌گذاری و فرمول‌نویسی ترکیب‌های یونی
۹۵	۳- خصوصیات و ویژگی‌های ترکیب‌های یونی
۱۰۰	۴- مسائل آب تبلور
۱۰۲	آزمون کلی بخش ۳

۱۰۵	بخش ۴: ترکیب‌های کووالانسی
۱۰۶	۱- تشکیل پیوند، طول پیوند و انرژی پیوند کووالانسی
۱۱۰	۲- مقایسه‌ی پیوند کووالانسی و یونی
۱۱۳	۳- پیوند داتیو و ساختارهای لوویس
۱۲۳	۴- تعیین شکل هندسی و زاویه‌ی پیوندی مولکول‌ها
۱۲۸	۵- تعیین عدد اکسایش
۱۳۰	۶- نام‌گذاری ترکیب‌های مولکولی
۱۳۲	۷- مقایسه‌ی فرمول مولکولی، فرمول تجربی و فرمول ساختاری
۱۳۵	۸- مولکول‌های قطبی و ناقطبی
۱۳۹	۹- نیروهای بین مولکولی و مقایسه‌ی نقطه‌ی ذوب و جوش
۱۴۴	آزمون کلی بخش ۴

۱۴۹	بخش ۵: کربن و ترکیب‌های آلی
۱۵۰	۱- کربن عنصری شگفت‌انگیز
۱۵۲	۲- الماس و گرافیت
۱۵۵	۳- آلکان‌ها
۱۶۲	۴- آلکن‌ها، آلکین‌ها، سیکلوالکان‌ها و ترکیب‌های آروماتیک
۱۶۷	۵- ترکیب‌های آلی اکسیژن‌دار و گروه‌های عاملی
۱۷۲	آزمون کلی بخش ۵